

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

قبل از اینکه بحث را شروع کنیم دو یا سه اشکال مطرح شده است که به آنها می پردازیم؛

سوال: فرض کنید کسی از مجتهدی 20 یا 30 سال تقلید کرده است و براساس رای مجتهد 30 سال وضو اشتباه گرفته است مثلاً مجتهد گفته می توانی در مسح پا ترتیب را رعایت نکنی و ایشان ترتیب را رعایت نکرده است و مجتهد جدید چنین وضویی را باطل می داند. آیا قضا 30 سال لازم است؟ اگر لازم است شریعت سهله سمحه چه می شود؟ پاسخ: توجه کنید شریعت سهله سمحه در بحث ما حکم پارادایم را دارد اگر دلیلی اقتضاء قضا بکند سهله سمحه در همان کانال تعریف می شود؛ این طور نیست که ما روایت را به خاطر شریعت سهله سمحه کنار بگذاریم. بله منتهی ممکن است این نگاه سهله سمحه باعث شود که شخص در حدیث لا تعاد که طهارت را جز موارد عفو نمی داند بگوید این حدیث، برای کسی است که تقلید نکرده است یا در تقلید کوتاهی کرده است. و شامل کسی که 30 سال درست تقلید کرده و بعد مجتهدش عوض شده است نمی شود. ضمناً اگر بنا شد قضا بکند نمی گویند که نخواهد و پشت سرهم فقط نماز بخواند بلکه می گویند اعتنا به قضا نمازها داشته باشد اگر عمرش کفایت نمی کند می تواند وصیت کند اگر وسط کار هم بمیرد خدا قرار نیست که با او معامله یک شخص گنهکار را بکند.

2. فرمودید فتوای مجتهد اماره است در حالی که می تواند فتوای مجتهد، براساس اصول عملیه باشد شما نمی توانید فتوایی که براساس اصل برائت یا استصحاب است را برای مقلد اماره بنامید؟!

پاسخ: اگر فتوایی براساس اصول عملیه باشد برای مجتهد اصل عملی است اما از آنجایی که برای مقلد، انشاء مجتهد و رای مجتهد را به همراه دارد اماره می شود مثل حکم قضایی؛ ممکن است حکم قاضی براساس اصول عملیه باشد اما برای محکوم له یا محکوم علیه حکم قضایی پیدا می کند و آثار اماره را دارد. حتی اگر برای مقلد ظن و اطمینان هم از رای مجتهد پدید نیاید باز هم رای مجتهد در حق مقلد حجت است. در عمل مقلد به رای مجتهد ولو اینکه نظر مجتهد براساس اصول عملیه باشد فحص برای مقلد لازم نیست.

3. در صورت کشف خلاف در قطع، روشن می شود که قطع، توهم واقع بوده است پس به نظر می رسد حکم سوال سوم یا چهارمی که مطرح فرموده یکی است و باید ذیل یکی مطرح شود.

پاسخ: اتفاقاً ما در دور قبل، همین کار را کرده بودیم سوال 3 و 4 را یک سوال در امتداد هم قرار داده بودیم در این دور چهار سوال کردیم چون موضوعاً چهار سوال است. در قطع یک دفعه بعد قطع معلوم می شود قطع اشتباه بوده است. یک دفعه فکر می کرده قاطع است ولی قطع را بد می فهمیده و... اگر در قطع هم حرف شما را بپذیریم در اماره نمی پذیریم چون گاهی اماره اشتباه است اما گاهی توهم اماره است فکر می کرده یک عادل به عنوان بینه کفایت می کند بعد فهمیده دو عادل لازم است. بله در بخش قطع شما درست می فرمایید چون با هم قاطی می شود.

بحث جای مهمی بود ما 4 سوال را در جلسه قبل مطرح کردیم و قرار بود به این 4 سوال پاسخ دهیم. در بحث اجزا امارات آیا بحث اجزا در همه جا جاری است یا در اماره در موضوعات اصلاً مطرح نیست؟

ما جواب محقق نائینی را مطرح کردیم؛ ایشان می فرماید: لا یبعد(در مساله اصولی فتوا به حساب نمی آید بلکه اظهار نظر هم به حساب نمی آید) که اماره در موضوعات مورد بحث نیست چرا که همه در موضوعات قائل به عدم اجزا هستند.

محقق خوبی فرموده: لا اشکال که اماره در موضوعات محل بحث نیست بلکه آن چیزی که محل بحث است اماره در احکام

است. مثلاً بینه قائم شده که فلان مایع خمر است بعد معلوم شد که آب بوده آیا واقع عوض می شود؟ یا بینه فرموده: هذا المال لزيد بعد معلوم شده مال برای زيد نبوده است. آیا در اینجا انقلاب واقع رخ می دهد؟ این که درست نیست. حتی اگر کسی از مصوبه هم باشد باز در احکام، تصویب را مطرح می کند نه در موضوعات در کتاب کفایه بین موضوعات و احکام فرقی گذاشته نشده است شیخ استاد ما نیز معتقد بودند هر دو در محل نزاع هستند. استاد: به نظر ما استدلال آقای خویی و لایبعلد آقای نائینی عجیب است. اگر کسی قائل به اجزا در موضوعات هم بشود مثلاً بینه قائم شده است که این مایع، آب است و شخص با این مایع وضو گرفت و نماز خواند بعد معلوم شد این مایع آب نجس بوده اگر ما قائل به اجزا هم شویم آیا اجزا به این معناست که آب نجس، پاک شده است؟ یا به این معناست که با گوش دادن به حرف بینه، واقع عوض میشود؟! بحث سر این نیست که آب عوض بشود بحث سر انقلاب خارجی نیست. پذیرش اجزا یعنی شارع با شراب معامله آب بکند. یعنی وضو با شراب را بپذیرد یا وضو با آب نجس را بپذیرد. به نظر ما نه لایبعلد و نه لا اشکال هیچ کدام صحیح به نظر نمی رسند و موضوعات و احکام هر دو در محل نزاع داخلند. اما سوال دوم: بحث اجزا در صورتی می آید که کشف خلاف اماره با دلیل غیر قطعی باشد یا اگر با دلیل قطعی هم باشد محل بحث است؟

محقق نائینی: محل بحث جایی است که کاشف حجت معتبره باشد.

محقق خویی: لا خلاف و لا اشکال که محل بحث جایی است که حجت معتبره باشد اما اگر علم وجدانی در میان باشد کسی نباید اجزا را مطرح کند. فرض کنید مجتهد به یک نظری با علم وجدانی رسید و این نظر خلاف رای سابقش است. در این صورت نظر سابق برای خودش و مقلدینش اعتبار ندارد و در اینجا نباید صحبت از اجزا کرد چون در اینجا عدم اجزا متعین است. استاد: به می رسد ما دلیلی نداریم. یک دفعه نظر خودمان را می گوئیم مثلاً می گوئیم در کشف خلاف به علم قطعی نباید سراغ اجزا رفت این اشکال ندارد نباید رفت غیر از این است که بگوئیم محل نزاع نیست. چون ممکن است کسی معتقد شود و بگوید فرقی ندارد بعد از عمل به اماره و کشف خلاف، علم ما قاطع باشد یا حجت معتبره؛ ممکن است شارع بگوید من خودم به تو گفتم که دنبال این مجتهد برو... پس از تو اعمالت را می پذیرم.

در اینجا نیز با محقق خویی موافق نیستیم.

اما سوال سوم: آیا اجزا در قطع جاری می شود یا اختصاص به امارات دارد؟ ممکن است کسی بگوید در قطع هیچ چیز نداریم اما در امارات شارع حرف زده است. لذا در قطع اجزا راه ندارد چون هیچ دعوتی از شارع نداریم. شخص قاطع شده آب مطلق است بعد فهمید مضاف بوده است.

استاد: به نظر ما در قطع هم می شود قائل به اجزا شد.

سوال چهارم. اگر توهم اماره بود بعد کشف خلاف شد آیا باز باید نزاع را مطرح کنیم یا بگوئیم با توهم اماره اجزا جریان ندارد؟ به نظر ما اینجا نیز می تواند محل نزاع قرار بگیرد.

انشالله در روزهای آینده ادله اجزا و عدم اجزا را بررسی خواهیم کرد.

الحمد لله رب العالمین